

## نامه‌های ادبی

دکتر یونس جعفری از استادان و صاحب‌نظران ادب فارسی است که در زمینه تاریخ ادبیات فارسی در هند و صائب‌شناسی مقامی بس ارجمند دارد. محققان و پژوهشگران بسیاری از سراسر دنیا از طریق نامه و ایمیل با استاد تماس می‌گیرند و خواهان حل مشکلات ادبی خود هستند. در زیر چند نامه به طور نمونه درج می‌شود.

**سوال:** چراغ خواستن از گدایان در هند نشانی چیست؟

کباب همت آن سائل تهیدستم که غیر داغ چراغ دگر نخواسته است  
(صائب)

**جواب:** آیا شما در ایران، سر شام کنار خیابان کارگر را ندیده‌اید که افزار کار خود را نزد خود گذاشته، صورتش را در دستمال پنهان می‌کند. یعنی شرمندهم، کار پیدا نکردم ولی گدا نیستم.

در زمان صائب، کبریت بی‌خطر و چراغ برقی نبود. مردم بی‌نوا؛ البته از طبقه برهمنان چراغ سفالی را پر از روغن کنگد کرده در طاقچه‌ای که نزد در ورودی [در بغل چهار چوب در دیوار می‌ساختند] می‌گذاشتند. همسایه‌های وی مقدار شیرینی در بشقاب برنجی نهاده با چراغ خاموش می‌آمدند. چراغ خود را روشن کرده دست‌ها را بسته پیش نور چراغی که در طاقچه بود، نیایش می‌کردند. قسمتی از شیرینی را در طاقچه می‌گذاشتند که آن سهم کسی بود که چراغ را روشن کرده در آنجا نهاده بود. ما تاکنون به زبان اردو ضرب‌المثلی داریم: *cheragh se cheragh jalta aaya he* چراغ دیگر روشن می‌گردد. - آدم از آدم الهام می‌گیرد. این یک نوع کمکی بود به

بی‌نویان [برهمنان] به طریق آبرومندانه. از این برهمنان بی‌نوا تقاضا می‌کردند که برای آنها دعا کنند چنانکه کوچه را از چراغ خود روشن کردی، خانه ما هم روشن بماند. در بیت زیر که از آن ملّا حیدر خصلی خراسانی می‌باشد مصرعۀ دوم قابل توجه است:

آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش این چراغی‌ست کزین خانه به خانه برند<sup>۱</sup>  
 باید در اینجا این نکته را نیز اضافه کنم که برهمنان در سیزده طبقه منقسم هستند. از مرده سوزانی گرفته تا نام گذاری نومتولد، تعیین روز مبارک برای ازدواج، قبول کردن نذور و خیرات و دیگر تمام امور دینی توسط برهمنان انجام داده می‌شوند. هر نفر هندو ولو وی برهمن باشد و یا فردی از کاست دیگر، برهمنی را که مخصوص برای خانواده وی است، به خانه خود می‌خواند و از وی تقاضا می‌نماید که مراسم دینی مرسوم در خانواده او را انجام بدهد.

\*

**سوال:** آیا کمند عنبرین در بیت زیر از صائب همان خلخال است؟

آفتاب از حسرتش هر روز گردن می‌کشد این کمند عنبرین را که در پا می‌کشی  
**جواب:** کمند عنبرین: [موهای سیاه و خوشبو و پر پیچ و خم] معمولاً موهای سر زنان بسیار بلند است. [در ایالت بنگاله هم همین طور است. دختر بنگاله ای به من گفت که موهای سر مادر بزرگم تا به پاشنه می‌رسد]. یکی از قربانی‌های دختران جنوب هند و همچنین بعضی از زن‌های بیوه و زنان مرتاض این است که موهای سر خود را تراشیده نذر خدایان خود می‌کنند. مجاوران معابد این موهای تراشیده را گرد آورده می‌فروشند. در شهر دهلی بازاری است معروف به کناری بازار که در آنجا این نوع موها را می‌فروشند. زنانی که موهای کوتاه دارند آن‌ها را برای آرایش سر خود می‌خرند.

در جنوب هند، رسیدن موهای سر تا نصف ران و حتّی<sup>۱</sup> تا زانو یک چیز عادی است. صائب در این مورد غلو را به کار برده می‌گوید که موهای معشوق من این قدر

۱. سفینه صائب: چاپ دانشگاه اصفهان، سال ۱۳۸۵، ۳۸۹ ستون سوم.

بلند است که به پاشنه می‌رسد.

غالب دهلوی بیتی به زبان اردو سروده که مفهومی چنین است: موهای یار من چنان بلند است که تا به پا می‌رسد و این دامی است که در آن وی خود گیر کرد. علاوه بر این مردانی که مرتاض می‌باشند و همچنین کسانی که پیرو مسلک سیکیزم [Sikhism] هستند، آن‌ها موهای بدن خود را اصلاً نمی‌تراشند. وقتی که آن‌ها موهای سر را باز می‌کنند تا به پا می‌رسد. وقتی که بدن خود را می‌شویند، آن‌ها را خشک کرده دو مرتبه پیچانده روی سر مثل عمامه و دستار می‌گذرند.

\*

**سوال:** آیا آویختن آئینه در رهگذر و خیابان در هند مرسوم بوده است؟ در ابیات چند بار آمده است:

همچو آئینه که در شارع عام آویزند      عمر من صرف پریشان نظری می‌گردد  
**جواب:** آیا در شب چهاردهم ماه شعبان شما نمی‌بینید که به مناسبت تولد امام مهدی (عج) مغازه داران مغازه‌های خود را آئینه بندی می‌کنند.

تا اوایل دوره شاهان خاندان صفوی صفحه مسی را قلع کرده آن را جلا می‌دادند زیرا قلع در آن زمان از حلب می‌آوردند. در همان آوان صفحه‌های شیشه را جلا کرده از بلژیک به شرق [ایران و شبه قاره هند] می‌آوردند. آن چیز نو و جالب توجه بود. به خاطر همین به مناسبت جشن‌ها [روز تولد شاه و شاهزادگان و سالگرد گرفتن تخت دولت، عید نوروز و دیگر اعیاد مغازه داران مغازه‌های خود را با شیرینی‌ها، چراغ‌ها و آئینه‌ها تزیین می‌کردند. الآن هم در شبهای جشن‌ها، هندوان چراغانی می‌کنند و از آئینه‌ها نیز استفاده می‌نمایند [ آن جشن را دیوالی می‌نامند].

\*

**سوال:**

رسم است گل به سقف زدن موسم بهار      طفلان چرا به سقف قفس گل می‌زنند  
 آیا این رسم در هندوستان بوده است؟  
**جواب:** شما که خبر دارید ظفر خان احسن به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی به عنوان استاندار کشمیر به آنجا رفت. صائب هم همراه او بود. در کشمیر رسم چنان

بود که قبل از رسیدن فصل بهار، به خاطر اینکه باران این فصل خانه‌ها را خراب نکند، در گِل به جای گاه تخم گلی را مخلوط می‌کردند که آن را گل جوغاسو می‌نامند. بعضی‌ها معتقدند که این یک نوع از لاله است. رنگ گل جوغاسو یا لاله جوغاسو سرخ است. در فصل بهار بوته‌ها و پیچه‌ها و برگ‌های آن‌ها روی پشت بام پهن می‌شوند. ناگفته نماند که صائب در اینجا سقف به معنی پشت بام به کار برده است. وقتی که باران می‌آید لای گِل شسته نمی‌شود. آب باران روی برگ‌های گل جوغاسو می‌ریزد و از آنجا سرازیر می‌گردد. بدین وسیله آب باران اندرون خانه نمی‌چکد. خانمی که اسمش ترنم ریاض می‌باشد، به من گفت که این چیزها تا پنجاه سال پیش بود. حالا چون ورق‌های فلزی و سیمانی آمده است، مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند.

\*

**سوال:** آیا در زنان هند بوی عود در دامن کردن مرسوم بوده است؟

ندارد حاصلی سوز محبت را نهان کردن که عود زبردان کردن از گریبان سر برون آرد  
**جواب:** زن‌های اشراف قبل از رفتن به مهمانی و جشن‌ها در برابر دود عود می‌ایستادند [بالخصوص در زمان قاعدگی] تا بوی عرق بدن به مشام دیگران نرسد. معمولاً دخترانی که سنشان بین سیزده تا شانزده سال بود این کار را انجام می‌دادند. در آن زمان دخترانی که به سن چهارده برسند شوهر پیدا می‌کردند.

\*

**سوال:** آیا مفهوم مصرع دوم دور کردن دیوانه به چوب است یا چیز دیگر؟

خصم را از خانه رنگین سخن کردم ادب غیر چوب گل علاج مردم دیوانه چیست  
**جواب:** میان مسلمانان شبه قاره هند چنان مرسوم است که میله‌های نازک که مثل نی باریک و مانند نیشکر پر باشد، به اندازه سه یا چهار وجب می‌گیرند. گل‌ها را در نخی گذاشته قطاری درست می‌کنند. آن قطار یا ردیف گل را دور آن میله‌ها می‌پیچند. روز چهارم ازدواج، خویشاوندان عروس و داماد در خانه عروس جمع می‌گردند. عروس و داماد رو به روی یکدیگر می‌نشینند و یکدیگر را با آن چوب گل

می‌زنند. عجب شور و غوغا می‌گیرد. روی یکدیگر گل‌ها و میوه‌های خشک و تر می‌زنند. لباس‌ها و دیوارهای اطاق همه لکه دار می‌شوند.

ضمناً بیتی که به زبان اردو سروده شده، یادم آمد. مفهومش این است: هر زخمی که روی دل در فصل گل تازه می‌گردد. دیوانه‌ تو از فصل بهار بسیار وحشت می‌کند.

صائب شاید از این مراسم مایه و توشه گرفته باشد. منظورش این است که دیوانه را به جای مشت زدن و لگد کوبی کردن باید نرم نرم و آرام آرام پند و نصیحت کرد. اگر چوب هم بزنی، آن چوب هم باید مانند شاخ گل نرم باشد. در اینجا این نکته را هم باید اضافه نمود که ریشه تمام این مراسم را در فرهنگ خراسان بزرگ جستجو باید کرد.

\*

**سوال:** در بیت زیر از دیوان کلیم جواری به چه معنی است؟ واژه هندی است؟

جواری طره زان سان کچ نهاده که دهقان دیده دل از دست داده

**جواب:** جواری: آن را جوار هم می‌گویند. نوعی از ارزن است. از غله‌ها و حبوبات محسوب می‌شود. با جو و گندم و نخود مخلوط کرده آرد می‌کنند و نان می‌پزند. غذای بی‌نویان است. جوار، شاید خارج از شبه‌قاره هند در جایی دیگر نمی‌روید. شاید به خاطر همین توجه کلیم کاشانی یا همدانی را به طرف خود جلب کرد. شاخه آن سنبله دارد شبیه شاخه ذرت ولی از آن نازک‌تر.

بلی! جوار یا جواری واژه هندی است.

\*

**سوال:** مفهوم این بیت چیست؟

از پاره چوب یک کلک سرکرد چاره پاره گرچه کلیم دستی در هیچ فن ندارد

غزل شماره ۳۶۳

**جواب:** بیت کلیم را این طور بخوانید:

از پاره چوب یک کلک سرکرد چاره پاره گرچه کلیم دستی در هیچ فن ندارد

معمولاً وقتی که خطاطان از نی، قلم (کلک) درست می‌کنند، سر آن را قط زده و در وسط و نوک قلم شکافی می‌دهند. در این صورت قلم شق یا دو پاره می‌گردد. قلمی که

از نی درست کنند از آب جوهر (مرکب) خیس و نرم می‌گردد. برای برطرف کردن این عیب از چوب سفت قلم می‌تراشند.

هنر کلیم این بود که قلمی (کلک) درست می‌کرد که دارای چهار شق بود. در این صورت کلک کار نمی‌کرد و نمی‌نوشت. این بی‌هنری تنها هنری بود که وی می‌داشت.

\*

این جانب دانشجوی دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه علامه طباطبایی در ایران هستم. موضوع پایان نامه من «تأثیر شرایط اقلیمی و فرهنگی هند در دیوان چار شاعر: امیر خسرو دهلوی، صائب تبریزی، کلیم کاشانی و غالب دهلوی» است چند مقالهٔ ارزنده از شما در این باره خواندم و چند مقالهٔ دیگر را پیدا نکردم. در مطالعهٔ دیوان چار شاعر مذکور به خصوص صائب متوجه کثرت کاربرد تازهٔ بعضی واژه‌ها شدم که در شاعران دیگر ندیده بودم. به احتمال زیاد این موارد تأثیر پذیرفته از جامعهٔ هند است، ولی متأسفانه در این رابطه هیچ منبعی پیدا نکردم. مثلاً در بخش «آرایش معشوق» مواردی چون: مژگان کج، ابروی پیوسته، چشم دنباله دار، خال و انواع آن، سرمه، حنا...؛ در بخش اعتقادات مواردی مانند این که بوسیدن چشم باعث دوری و فراق می‌شود، دیدن فال با سوزاندن شانه، نهادن کاه برای جلوگیری از پرش چشم، رابطهٔ بید و نبات افسون خواندن بر شکر، کثرت واژه‌هایی چون پری، افسون، آبله، تبخال، گدا، موی آتش دیده، کمند وحدت، صلح کل، نی به ناخن کردن و... ارتباطی با جامعهٔ هند در دوران صائب ندارد؟ آیا رقص روانی نوعی رقص در هند بوده است؟ دربارهٔ کیفیت شراب گور در هیچ منبع چیزی نیافتم. برای «حکم بیاضی» در فرهنگ‌ها تنها از صائب مثال آمده است. با توجه به تازه بودن آن آیا اصطلاح پارسی زبانان هند نبوده است؟ گمان می‌کنم با مراجعه به پایان نامهٔ جناب عالی به نکات ارزشمند زیادی خواهم رسید و در موارد دیگر اگر منبع و مأخذی معرفی بفرمایید یا اطلاعاتی به بنده برسانید منت بزرگی بر من نهاده‌اید.

**جواب:** از ایزد توانا خواستارم همیشه در زندگی پیروز باشید. باعث خوشحالی من است که رسالهٔ تحقیقی مربوط به عناصر هندی در ادبیات فارسی می‌نویسید. از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم نهضتی را که در ایران آقایان استاد زین‌العابدین

مؤتمن و استاد امیری فیروز کوهی در قرون گذشته [چهاردهم هجری/بیستم میلادی] شروع نمودند و استاد زین‌العابدین مؤتمن در این مورد پیشگام بودند و تحت عنوان سبک هندی فصل مستقلی در کتاب خود شعر فارسی گذاشته‌اند، ادامه بدهید. من به شما تبریک می‌گویم. کار بزرگی به عهده خود گرفته‌اید. چه، کسانی که در گذشته ابیات صائب تبریزی را نسخه برداری می‌کردند، ابیاتی را که این سخن‌سرای زبردست درباره هند سروده بود، نمی‌فهمیدند، از کلام وی حذف نمودند. امیدوارم این نوع اشتباهاتی که از نوک قلم گذشتگان سرزده است شما جبران و تلافی نمایید.

حالا پس از این حرف‌های خشک و بی‌مزه توجه شما را به چند بیت امیر خسرو و غالب دهلوی بر می‌گردانم:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا      چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا  
 ابر و باران و من و یار ستاده به وداع      من جدا گریه‌کنان ابر جدا، یار جدا  
 در دو بیت فوق دو نکته جالب توجه است. یکی این که فصل باران همان بهار هند است. هرچه شاعران ایرانی در وصف بهار سروده‌اند، سخن سنجان هندی درباره فصل باران که آن را برسات (Barsat) می‌گویند، گفته‌اند.

نکته دوم این که در شعر سنتی فارسی معشوق را همه جا ظالم، ستمگر، جفای‌پیشه و بی‌وفا نشان داده‌اند. ولی در شعر زبان هندی و در آثار سخن‌سرایانی که از ایران آمده‌اند و در هند اقامت گرفته‌اند، معشوق باوفا و ایثارگر نشان داده شده است.

وید (ved) کتاب مقدس هندوان آریا نژاد محسوب می‌شود. تفسیر این صحیفه که بزبان سانسکریت نوشته شده است، اوپانیشاد (Upanishad) نامیده می‌شود که مشتمل بر چندین رساله است. بیشتر مطالب این کتاب مشتمل بر ادعیه و نیایش می‌باشد. در یکی از این رسایل چنین نوشته شده است:

بهشت و زمین و فضا با جمع حواس در رشته ذات کشیده شده است. چنانکه دانه‌های مروارید در یک رشته کشیده شود همان یک رشته را آتما (روح‌الارواح) بدانید... و همین مطلب را صائب تبریزی در بیتی چنین سروده است:

این ما و من نتیجه بیگانگی بود      صد دل به یکدیگر چو شود آشنا یکی است

مطلبی که از بیت فوق برداشت می‌شود این است وقتی که سخن سرایان ایرانی به هند مهاجرت می‌نمودند در این سرزمین تنوع و گوناگونی با تبادل نظر با دانشمندان هندی برای خود موضوعات جدیدی پیدا می‌کردند و آن را طبق ذوق خود به رشته نظم می‌کشیدند.

مطلب دیگری که صائب تبریزی در این خاک برای خود پیدا کرد وحدت و یگانگی میان ادیان بود. چنانکه می‌گوید:

خواهی به کعبه رو کن و خواهی به سومنات از اختلاف راه چه غم رهنما یکی است  
طبق عقاید هندوها لکشمی Lakshmi و سَرسوتی Sarsvathi دو خواهرند. لکشمی الهه ثروت است و سَرسوتی زن خدای علم و دانش و موسیقی. لکشمی از علم و دانش بی‌بهره است و سَرسوتی مفلس و نادار. این مطلب را غالب دهلوی به این صورت در قالب بیتی ریخته است:

جاه ز علم بی‌خبر، علم ز جاه بی‌نیاز  
هم محک تو زر ندید، هم زر من محک نخواست

در دین مبین اسلام عبادت و نیایش خدای مطلق و یگانه دسته جمعی است و شرک در اسلام بزرگترین گناه محسوب می‌شود. یعنی خداوند متعال دوست ندارد که بنده او کسی را در عبادت و نیایش با وی شریک بسازد. ولی در مسلک هندوها عبادت و نیایش دسته جمعی الزامی نیست. هر طایفه‌ای معبد خصوصی دارد. در آنجا هر کس به صورت فردی میوه‌ای گرمسیری در طشت گذاشته به معبد می‌رود و آن را نذر مجسمه خدای خود کرده مشغول نیایش و عبادت شده، برمی‌گردد. مطلبی که از این سنت، غالب دهلوی بیان کرده این است که اگر خداوند متعال شرک را دوست ندارد. الهه هندوها نیز نمی‌خواهد که معتقدان دسته جمعی برای نیایش او بیایند. چنانکه می‌گوید:

رند هزار شیوه را طاعت حق گران نبود  
لیک صنم به سجده در ناصیه مشترک نخواست

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو فصل نامه‌ای به نام قندپارسی به چاپ می‌رساند. در شماره ۳۲ [زمستان ۱۳۸۴] مقاله جناب آقای نصرت الله دین محمدی در



صفحه ۱۱۱ تحت عنوان «زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب» را به چاپ رسانده است این بیت را ملاحظه فرمایید:

با تن خاکی میسر نیست سیرابی ز وصل کوزه بشکن سر به جوی آب حیوانش گذار  
ایشان درباره این بیت چنان اظهار نظر نموده‌اند:

«کوزه شکنی: از مراسم مخصوص چهارشنبه سوری آن بود که درون کوزه کهنه‌ای مقداری نمک و زغال و سکه ده شاهی می‌ریختند هر یک از افراد خانواده یک بار کوزه را دور سر می‌چرخاند و نفر آخری کوزه را از پشت بام به کوچه می‌انداخت و می‌گفت درد و بلای ما بره تو کوزه و کوزه بره تو کوچه».

نظر این جانب در این مورد این است: وقتی که یک نفر هندو می‌میرد. جسد او را به محل مرده سوزانی می‌برند، که معمولاً کنار رودخانه‌ای می‌باشد. قبل از سپردن جسد به آتش آن را روی سکویی می‌خوابانند و به جانب سر مرده خم گلی را می‌شکنند که پر از آب می‌باشد - گویا به وقت نفس واپسین باد و آتش از وی جدا شدند. حالا آب ریخته شد و تنها خاک مانده، که آن را روی آتش گذاشته خاکستر می‌گردانند و این خاک را روز سوم در خم گلی جمع کنند و روز سیزده آن خم را شکسته خاکستر را در رودخانه‌ای می‌ریزند.

به عقیده این جانب منظور صائب این است که بین عاشق و معشوق حقیقی [خداوند بزرگ و توانا] بدن مانع است وقتی که آن از بین رفت روح از قفس عنصری آزاد شد، دیگر برای وصال با خداوند متعال چیزی مانع نیست.

حالا من توجه شما را به واژه‌هایی می‌کشانم که در نامه خود مطرح کرده‌اید. خوب بود اگر شما ابیاتی نیز مرقوم می‌فرمودید که در آنها این واژه‌ها به کار رفته است.

مژگان کج: معمولاً در هر دور و زمانی معیار حسن و زیبایی صورت و تن‌آرایی تغییر کرده است. در زمان صفویه تا عصر قاجاریه صورت گرد را می‌پسندیدند. حالا در زمان ما صورت کشیده مورد پسند است. در جنوب هند معمولاً مردم سبز پوست هستند. چشم‌های دختران عموماً درشت و زیبا و مژگان آنها معمولاً تا اندازه‌ای تاب و خم خورده است. برای نشان دادن درشت‌تر و زیباتر از کاجل که نوعی خمیر سیاه

رنگ می‌باشد استفاده می‌کنند و بدین وسیله چشمان آنها بیشتر تاب و خم خورده و درشت‌تر به نظر می‌آیند.

اخیراً دیوان حافظ شیرازی با ترجمه انگلیسی در تهران به چاپ رسیده است. در آن یک نقاشی مینیاتوری است که در آن دختری را در حالت نماز خواندن نشان داده شده است، چشمانش را ببینید در آن مژگانش کج (خم‌دار) دیده می‌شود.

ابروی پیوسته: هر صورتی را که ببینید معمولاً میان دو ابرو فاصله‌ای است و به ندرت دیده می‌شود که میان آن دو فاصله نیست و اگر هست بسیار کم. این هم در زمان پیش معیار زیبایی صورت محسوب می‌شد. در این جا لازم است که کلمه کاجل (بر وزن مادر) توضیح داده شود. در قدیم وقتی که چراغ برقی و نفتی نبود، مردم خانه‌ها را با شمع و چراغ گلی روشن می‌کردند. چراغ را روی پایه‌ای می‌گذاشتند [که آن در بابرنامه دیوت Divat خوانده شده است] و بالای آن چتری نصب می‌کردند که به اصطلاح امروزه آباژور می‌باشد. دود چراغ روی سطح چتر جمع می‌شد که آن را با روغن کنجد با هم آمیخته خمیری درست می‌کردند آن را روی میل سرمه گذاشته به عنوان سرمه استفاده می‌کردند که از آن نیز مژگان خم‌دار می‌گردید و روی بینی هم میان دو ابرو می‌مالیدند که ابروان پیوسته به نظر بیایند.

چشم دنباله دار: کاجل چنانکه در فوق اشاره شد ماده‌ای است رقیق و نرم مثل مرهم. دختران جوان البته کمتر از بیست سال کاجل یا سرمه را وقتی که در چشم می‌کشند، آن را از گوشه چشم طرف شقیقه می‌آرند و آن را چشم دنباله دار می‌گویند.

خال: چنانکه می‌دانید نقطه‌ای است طبیعی روی پوست بدن که معمولاً بسیار ریز می‌باشد و اگر درشت تر باشد روی آن سه تار موی سبز دیده می‌شود. علاوه بر این چند خال دیگر نیز هست. که درباره آنها در زیر توضیح داده می‌شود:

۱. خالی است درشت از سفوف سنگرف که معرب آن شنجرف می‌باشد که دختران میان دو ابرو از سرانگشت سومی که در برابر سبابه می‌باشد می‌گذارند. گویی چشم باطنی یا درونی است، زیرا وقتی که هندوها چه مرد و چه زن نیایش می‌کنند روی بورایی چهارزانو می‌نشینند و چشمان را بسته توجه خود را بین دو ابرو معطوف می‌دارند. بعضی‌ها می‌گویند که وقتی آنها در حالت مراقبه هستند نور از آن پخش

می‌گردد. خال قرمز رنگ کاملاً روشن است این نشانه‌ای است که نیایش ایشان را خداوند متعال پذیرفته است. خال دیگری که مرد بر روی پیشانی می‌گذارد و آن از صندل ساییده گذاشته شده است. کاجل نوعی از سرمه است. شاید شما نیز از آن استفاده می‌کنید، این سفوف [پودر] سیاه رنگی است که آن را روی میل گذاشته به چشم می‌مالند. بعضی اوقات آن را بیرون از گوشه چشم نیز می‌کشند و آن را چشم دنباله دار گویند. درباره آن در فوق نیز اشاره شد.

حنا: برگ‌های درختچه‌ای است که آنها را خشک کرده می‌سایند و از آن خمیری درست کرده روی دست و پا می‌مالند. بعضی پیرزنان موهای سر و همچنین مردان میانه سال برای موی سر و ریش به عنوان خضاب استفاده می‌کنند و از آن رنگ، موهای سر و ریش قهوه‌ای رنگ می‌گردد.

بوسیدن چشم: یا چشم‌بوسی میان مشایخ و متصوفه اسلام مرسوم بود، حالا هم هست. وقتی که مرشد کامل از رفتار مریدش مطمئن می‌باشد و رفتار وی را مورد ستایش قرار می‌دهد روی چشمانش بوسه می‌زند.

اگر این اصطلاح، چشم پوشیدن باشد، این نشانه بدرقه کردن و یا وداع کردن خویشاوندی است که عازم سفر می‌باشد و منظور این است که رفتن تو به مسافرت چنان شاق و بار گران بر خاطر است که دیدن آن تحمل پذیر نیست. لذا اشک‌ها می‌ریزند و چشم‌ها می‌بندند. [چشم بستن به معنای چشم از جهان فرو بستن و رحلت کردن از این دنیا نیز به کار می‌رود].

دیدن فال با سوزاندن شانه: در عصر صفویه مثل زمان حاضر تلفن همراه نبود. هر وقتی کسی عازم سفر می‌گردید و از وی پس از مدت طولانی خبری نمی‌یافتند شانه‌ای را که چوبی بود روی آتش می‌گذاشتند تا وی این قدر ناراحت بگردد که اگر به خانه برنگردد، لااقل توسط چاپار خبر سلامت بودن خود را بفرستد. عقیده این بود که اگر آتش شانه را بسوزاند دیگر مسافر نیز فوت کرده است و اگر آتش روی آن اثر نمی‌گذاشت گویا خبر خوب و یا مزده خواهد رسید.

پریش چشم: اگر چشم چپ مرد و چشم راست زن بپرد مقداری کاه در هوا پخش می‌کنند تا بلا دور بگردد. اگر چشم چپ مرد بپرد نشانه رسیدن خیر ناخوشایند و برعکس آن اگر چشم چپ زن بپرد این هم علامت رسیدن مژده است.

افسون خواندن بر شکر: منظور از بید نبات همان نیشکر است. البته شگری که از بید که نوعی از شیرۀ خیزران باشد گرفته می‌شود، سفیدتر و شیرین‌تر است. فرض کنید وقتی پسر جوانی چهارده یا شانزده ساله عاشق دختری می‌گردد و معشوق به طرف وی متوجّه نمی‌شود، این جوانک پیش آخوندی می‌رود که آدمی خبره و زرنگ است. وی آن پسر را وادار می‌کند برایش خدماتی انجام بدهد، مثلاً غذا پختن، ظرف شستن و غیره و وی روی نبات و یا روی برنجک‌های شیرین دعا می‌خواند و می‌گوید به خانۀ دختر برسان. اگر دختر آن شیرینی را بخورد حتماً به طرف تو مایل گردد. این عاشق طفلک شب جمعه آن شیرینی را میان بچه‌های محل خود پخش می‌کند و سعی می‌کند که دختر را هم بخوراند که دوستش دارد و اگر ماه محرم باشد در روز عاشورا شربت به خانه او می‌برد که به یاد حسین تشنه لب، بخورد.

برای واژه‌هایی چون پری [زن افسانه‌ای] افسون [دعا خواندن و یا جادو کردن بر کسی]، آبله [جوشی روی بدن از سوزش] و تبخال [آبله‌ای که روی لب پس از تب پیدا می‌گردد] و گدا [شخص بی‌نوا] به فرهنگ معین و یا فرهنگی دیگر مثل فرهنگ آنند راج مراجعه کنید.

موی آتش دیده: یکی از تارهای موی سر را روی آتش بگذارید و ببینید چطور با پیچ و تاب خوردن فشرده می‌گردد. در مقطع اولین غزل دیوان غالب دهلوی که به زبان اردو می‌باشد، این ترکیب به کار رفته است. مفهوم آن مقطع چنین است:

غالب اگرچه در حالت اسیری به سر می‌برم و دست و پایم را محکم بسته‌اند ولی باز هم از جنب و جوش نمی‌افتم. و زنجیری که روی پایم گذاشته‌اند هر حلقه آن ساقم را چنان سفت گرفته است گویی این حلقه زنجیر نیست بلکه مویی است که از اثر آتش پیچ و تاب خورده فشرده گردیده است:

بس که هون غالب اسیری مین بهی آتش زیر پا

موی آتش دیده هی حلقه مری زنجیر کا

کمند وحدت: اصطلاح عرفا و صوفی‌ها می‌باشد. منظور این است که از کثرت دنیا روگردان شده به طرف خدای واحد بیاید و در دام عشق وی بیفتد.

صلح کل: اصطلاحی است که در هند در زمان اکبر پادشاه بابر مغول هند وضع گردید. وقتی که در ایران شاه طهماسب صفوی و جانشینان وی مشغول تبلیغ و ترویج تشیع بودند، بعضی از ایرانیانی که نمی‌خواستند این مسلک را بپذیرند، به طرف هند مهاجرت کردند و دیگران آوازه ثروت هند را شنیده به این طرف آمدند. اکبرشاه از این موقعیت استفاده کرده و در اداره حکومت نو بنیاد خود همه را چه سنی و چه شیعه استخدام کرد. وی می‌خواست مردم تمام فرق چه هندو و چه مسیحیان با هم نشینند و اخوت دوستی پیدا کنند تا همه مردم بتوانند با امن و آشتی زندگی کنند. اصول این عقیده «صلح کل» نامیده شد.

نی به ناخن کردن: کسی را سخت اذیت کردن و مجازات سختی دادن است. رقص روانی: دو حالت دارد. یکی این که: میان فرقه راجپوتان که بیشتر در ایالت راجستان فعلی زندگی می‌کنند. اگر کسی بخواهد ازدواج کند، داماد مثل ترکمانان خراسان سوار اسب می‌گردد. از خویشاوندانش هر یکی در دست چوبی مثل چوب الک و دو لک دارد. هر یکی از آنها جلو داماد به حالت رقص و پایکوبی می‌آید و دور خود می‌چرخد. در همین حالت چوبهایی که در دست آنها می‌باشند، هر یکی از آن رقص‌ها به چوب‌های رقص دیگر می‌زند و چنان تند این کار را انجام می‌دهند که حالت ریتم و موسیقی پیدا می‌گردد و این رقص را تا خانه عروس ادامه می‌دهند. دومین این که: هر وقت دسته‌ای از مرتاضان عازم زیارت یکی از مقامات مقدسه خود می‌گردند، وقتی که به آبادی می‌رسند، به حالت وجد می‌آیند. دو تخته چوبی در دست دارند به اندازه یک وجب که دارای قرص برنجی می‌باشد و آنها را مثل دف می‌نوازند و رقص و پای کوبی می‌کنند. این وضع و کیفیت در تصوف «حال» نامیده می‌شود. شراب گور: گور را مثل کور نخوانید بلکه شبیه گُر [بضم اول و رای کامی بر وزن کر] تلفظ کنید. وقتی که عصاره نیشکر را می‌گیرند آن را در تغار بزرگ آهنی گذاشته، می‌جوشانند. ماده شیرینی که رنگش زرد باشد در ته می‌نشیند و این حالت اولیه شکر

زرد می‌باشد و آرایشها و آبی که روی سطح آن ماده شیرین می‌آید از آن سرکه و یا شراب [مشروبی مثل شراب انگور] درست می‌کنند.

حکم بیاض: صائب در اواخر سلطنت جهانگیر و روزهای اول دوره شاهجهان در هند بسر می‌برد و در آن زمان رسم چنان بود که کسی که نزدیک پایتخت پادشاه ماموریت می‌داشت پادشاه به وی چیزی می‌گفت وی آن را به جمله «بندگان حضرت می‌فرمایند و یا ایستادگان پایه سریر عرش نظیر می‌فرمایند» شروع نموده فرمان آن پادشاه را با تمام تشریفات اداری صادر می‌نمود. یعنی محتوای فرمان را دبیران انشاپردازی می‌کردند. خطاطان به خط زیبای نستعلیق و یا شکسته نوشته و بالای آن نوشته مهر زرنگار پادشاه [که آن را اوزک می‌نامیدند] را زده صادر می‌کردند ولی خود پادشاه این نوع تشریفات را نداشت. نامه‌های فوری و سریع با دست خود روی کاغذ سفید [که بیاض خوانده می‌شد] می‌نوشت. نامه چنین آغاز می‌شد کذلک [یعنی ما می‌فرماییم] زیر آن مهر پادشاه بود و زیر آن آنچه که پادشاه با دست خود می‌نوشت. این نامه با عجله به مکتوب علیه ارسال می‌گردید. این نوع نامه را حکم بیاضی می‌گفتند.

ریاض الانشاء کتابی است مشتمل بر نامه‌هایی که خواجه عمادالدین محمود گاوآن معروف به صدر جهان [۸۸۶-۸۱۳ هجری قمری] به دوستان نوشته است. کتاب نامبرده را دکتر غلام یزدانی ویراستاری نموده به سال ۱۳۸۴ هجری قمری در شهر حیدرآباد، دکن [جنوب هند] به چاپ رسانیده در این مجموعه نامه‌ها در نامه شماره پنجم که به سلطان مراد بیگ رومی نوشته بیتی در صفحه ۴۱ به چشم می‌خورد که آن این است:

خاکی که نعلین تو سوده، از دیده دارم دوست‌تر

از مایه آری دوست‌تر دارند مردم سود را

در هند میان مردم ضرب‌المثلی بسیار رایج است و آن این است: اصل سے سوو پیارا! کسانی که رباخوار هستند و پول را به عوض ربا قرض می‌دهند، می‌گویند که برای آنها پول رباح از اصل سرمایه عزیزتر است و این مثل را مؤلف کتاب ریاض الانشاء و در بیت فوق به کار برده است.

در کارهای تحقیقی شما از کلیات طالب کلیم کاشانی که آن را آقای مهدی صدری تصحیح نموده‌اند استفاده کنید. صفحه ۱۰۹۰ جلد دوم را نگاه کنید. در آنجا ایشان

اعتراف نموده‌اند که دو واژه را در هیچ جا پیدا نکرده‌اند. یکی از آنها کدهل می‌باشد و دومین پتانی.

کدهل kadhal بدال کامی و دمشی. این واژه به صورت کتهل kathal به تای کامی دمشی نیز تلفظ می‌شود به زبان انگلیسی جاک فروت jak fruit می‌گویند در شکل مثل خربوزه است. پوستش سبز می‌باشد و ناهموار که روی آن مثل جوش دانه‌های ریز دیده می‌شود. اگر کال باشد به عنوان سبزی استفاده می‌کنند و اگر رسیده شد با میوه‌ها می‌خورند. پتانی: اصل تلفظ آن پتهانی (pthani) به تای کامی و دمشی، یعنی زنی از طایفه پشتون. فرض کنید این زن به چهل سالگی رسیده تا اندازه‌ای آزاد است ولی فاحشه نیست. وقتی که راه می‌رود با پسران جوانی که در آستان عهد شباب قدم گذاشته‌اند و در سر کوچه شوخی و خنده می‌کند و گاهی به آنها تنه می‌زند و متلک نیز می‌گوید. بیت این است و روی صفحه ۹۵۱ چنین قید گردیده است:

غرور حسن با جهل پتانی    چو گردد جمع نتوان زندگانی

در بیت فوق خواندن «جهل» به معنای نادانی اشتباه است. این را مثل چهل (دو برابر بیست) بنویسید و بر وزن «فحش» بخوانید. که معنای آن تمسخر و ریشخند می‌باشد. دیوان غالب دهلوی که در تهران به سعی و کوشش دکتر محمد محسن حائری به چاپ رسیده است فاقد قصاید می‌باشد. شاعر نامبرده بعضی از آنها را به وصف بهادرشاه متخلص به ظفر سروده و بقیه‌اش در مدح ارباب انگلیسی می‌باشد. اگر شما این کار را به عهده بگیرید کار بسیار ارزشمندی خواهد بود.

دیوان بدرچاچی [این شاعر پیش از زمان مغول بابری در هند می‌زیست] یا دیوان سلیم تهرانی و یحیی کاشی را تصحیح بنمایید. می‌توانید کار بزرگی انجام دهید و فرهنگی از آن ترتیب دهید.